



- ۱۱} پس با کوشش آن گردنه را نپیموده. فَلَا افْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ﴿١١﴾
- ۱۲} و چه دانی تو که آن گردنه چیست؟ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ﴿١٢﴾
- ۱۳} آزاد کردن گردنی. فَكَرَّ رَقَبَةً ﴿١٣﴾
- ۱۴} یا خوراندن، در روزی گرسنگی آور. أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ﴿١٤﴾
- ۱۵} یتیمی را که خویشی دارد. يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ﴿١٥﴾
- ۱۶} یا در مانده‌ای را که خاک نشین است. أَوْ مُسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ﴿١٦﴾
- ۱۷} پس از آن از کسانی باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به شکیبایی سفارش کرده‌اند و هم به مهریانی. ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ﴿١٧﴾
- ۱۸} اینان هستند یاران راست. أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿١٨﴾
- ۱۹} و آنان که به آیات ما کافر شدند، هم آنان هستند یاران چپ. وَالَّذِينَ كَفَرُوا بآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ﴿١٩﴾
- ۲۰} بر آنان آتش فرو بسته است. عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ ﴿٢٠﴾

### شرح لغات:

**افتحتم:** در تنگنا یا کار سختی با فشار وارد شد، به انجام کار سختی ناگهان اقدام کرد. بر کسی یورش آورد، زبونش نمود، پذیرای سختی شد. از قحمت بی‌باکانه و ناگهانی به کاری پرداخت، به سوی چیزی نزدیک شد.

**العقبه:** گردنه مرتفع و سخت، راه یا تنگه بالای کوه، از این جهت چنین راهی را عقبه گویند که راه‌پیمایان باید پشت سر هم بروند.

**فک**: دو چیز به هم پیوسته را از هم جدا کردن، گره را گشودن، قید و مانع را از دست و پا برداشتن، بنده را رها و آزاد کردن.

**مسغبه**، به معنای مصدری: گرسنگی. و به معنای اسمی: زمان یا مکان گرسنگی. **مقربه**، مصدر میمی: نزدیکی، نزدیک شدن، زمان و مکان نزدیکی.

**متربه**: بینوایی، ناداری، خاک نشینی از ترب: چیزی خاک آلود شد، جایی پر خاک گردید، شخصی دچار بینوایی شد. اضافه ذی به این اوصاف مصدری «مسغبه، مقربه، متربه» برایبالغه است.

**المیمنه**: خوشی، برکت، خیر، جهت راست. از یمن فعل ماضی (با فتح یا کسر و ضم میم): شخصی دارای برکت شد، برای کسی خوشی و برکت آورد، از سمت راست آمد.

**مؤصده**: در بسته، تنگنای، اسم مفعول از اوصد: در را به روی کسی بست، بر او تنگ گرفت.

«فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ»: فلا اقتحم، تفریح و بیانی از «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ... يَا هَدِيْنَاهُ النَّجْدِيْنَ»، یا جملگی آیات قبل است. لا، چون بر سرفعل ماضی درآید، باید عدیل و لنگه دیگری به همان صورت نفی داشته باشد، مانند «لا صدق و لا صلی». عدیل فلا اقتحم، جمله مقدری است که از مفهوم اولویت معلوم می شود: نه با سختی وارد عقبه شده، و نه از آن گذشته است. چون کسی که رنج ورود در عقبه را بر خود هموار نکرده، چگونه می تواند از آن بگذرد.

این احتمال هم نابجا نیست که عدیل آن از مفهوم «فک رقبه» استفاده شود: پس نه با کوشش وارد عقبه شده و نه گردنی را آزاد کرده.

اگر «فَلَا اقْتَحَمَ...» چون در سیاق و فرع آیات قبل، و متضمن انکار و توییح است، خبری نباشد، عدیلی برای آن لازم نیست! آیا هنوز وارد عقبه نشده؟! در این



آیه، تعریف، یا نشانی و وصف تعیین‌کننده‌ای برای العقبه نیست، و مفاد و ما ادراک ما العقبه، با استفهام انکاری نیز مبین آن است که حقیقت این عقبه چنان‌که هست دریافت شدنی نیست. از معانی و هیأت ماضی فعل اقتحم و سیاق آیات بیش از این بر نمی‌آید، که العقبه طریق دشوار و سختی است که انسان باید با رنج و کوشش و در همین دنیا در آن وارد شود، و مخصوص به انسان و در جهتِ خصایص انسانی است.

بنابراین، العقبه مانند النجدین باید تمثیل محسوسی از طریق دشوار تکلیف و مسئولیت باشد، که چون قدم نهادن در آن و پیمودنش مخالف با هواها و کشش غرایز پست و شهوات است، جهادها و فشارها و سختی‌ها در بر دارد، چنان‌که بعضی از مفسرین گفته‌اند: مقصود از اقتحام عقبه، مجاهده با نفس و شیطان است، و این عقبه یکی از دو نجد است: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» که انسان، با شخصیت متحرک و متطوری که دارد، پس از پیمودن راه غرایز و فطریات اولیه، به دامنه آن می‌رسد، در این دامنه است که شعور به تکلیف و اختیار عقیده و عمل پیش می‌آید، و انسان با تشخیص و آزادی باید یکی از دو نجد را پیش گیرد. اگر نجد شر و گناه و رهایی از تکلیف و مسئولیت را پیش گرفت، گرچه در آغاز دچار فشار احساس مسئولیت و رنج و مؤاخذه و وجدانی یا قانونی می‌شود، ولی زمانی پس از آن، خود را آزاد و توانا می‌پندارد: «أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يُقَدَّرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ - أَيْ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَزِهِ أَحَدٌ» و با اختیار و جواذب هواها به سوی هبوطگاه غرایز پست برمی‌گردد. و اگر با عقل ایمانی حق و تکلیف خود را برای انجام مسئولیت‌ها تشخیص داد، و این عقبه دشوار را در پیش گرفت، چون پیوسته گرفتار کشش و فشار هواها می‌شود، باید همواره هشیار و متذکر باشد و عقل خود را روشن، و کشش ایمانی خود را نیرومند دارد، تا راهش باز شود و از تنگنا و فشار انگیزه‌های مخالف و پرتگاه هواها برهد. اگر در این جهاد سست یا غافل شود، خودبه‌خود به پستی برمی‌گردد.

تعالیم دین و تشریح احکام، برای همین است که انسان را نیرومند و این گذرگاه را آسان گرداند. از رسول اکرم ﷺ است که فرمود: «إِنَّ أَمَامَكُمْ عَقَبَةً كَوْوُدًا لَا يَجُوزُهَا الْمُثْقَلُونَ وَ أَنَا أَرِيدُ أَنْ أَخَفِّفَ عَنْكُمْ لِتِلْكَ الْعَقَبَةِ»<sup>۱</sup>: «در حقیقت برابر شما گردنه‌ای بس سخت و ناهموار است، که سنگین بارها از آن نمی‌توانند گذشت، و من می‌خواهم برای گذشتن از این گردنه شما را سبکبار کنم».

بعضی از مفسرین مانند مجاهد و ضحاک گفته‌اند مقصود از عقبه صراط یا عقبه جهنم، یا بین بهشت و جهنم است. اگر بنا بر این نظر و تأویل مفسرین، عقبه راجع به آخرت و نامرتب‌ت به دنیا باشد، مخالف روش مجموع این آیات، و ظاهر بیان خبری یا انکاری «فلا اقتحم العقبة»، و حدیث فوق است.

«فَكَ رَقَبَةٍ أَوْ إِطْعَامٍ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ. يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ. أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ» :  
 رقبه مجاز در کلمه و از قبیل بیان جزء و اراده کل و مقصود انسان است. بنده را از این جهت رقبه گویند که بند بندگی را به گردن دارد، و چون حیوان است که اختیاری ندارد. فک رقبه، خبر برای ضمیر مقدر است که راجع به العقبه و جمله جواب استفهام و ما ادراک، می‌باشد. چون با این ترکیب، حمل «فک» بر «العقبه»، حمل مصدر بر ذات است.

بیشتر مفسرین فک رقبه را خبر برای ضمیری گرفته‌اند که راجع به اقتحام است که از فعل اقتحم برمی‌آید، با این که این تقدیر و حمل، خلاف ظاهر آیه است. این‌گونه استفهام «و ما أدراک» که در قرآن مکرر آمده، چنان‌که پیش از این نیز یادآوری شده، راجع به حقایق و واقعیاتی است که برتر از اندیشه و درک مخاطب است، تا شخص مخاطب در آن بیندیشد و بفهمد که مورد استفهام را چنان‌که هست



در نمی یابد: «وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ - وَمَا أَذْرَاكَ مَا عَلْيُونَ - وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ...»  
 قرآن پس از القاء این گونه استفهام ها و تحریک اندیشه انسان، جواب هایی از زمان و حوادث و لوازم آن بیان می نماید. در این آیه نیز فک رقبه، از آثار و لوازم عقبه مورد استفهام است. عقبه ای است که از انسان و شخصیت متحرک و متطور او برمی آید، و وجود محسوس دنیایی ندارد. از این جهت چگونه انسان غافل و نادان می تواند بفهمد که خود یا دیگری به این عقبه رسیده، یا در آن وارد شده، یا از آن گذشته است. آنچه این مراحل یا بعضی از آنها را می نمایاند و می شناساند و از آثار بارز آن است، همین فک رقبه و... می باشد.

کسی که با اقتحام عقبه و گذشت از آن، جلوی دیدش باز و ماوراء آن برایش نمایان شد، و از بندهای شهوات و جاذبه های آن رها گردید و شخصیت آزاد و مستقل و سرفراز یافت، می تواند قید و بند از دیگران نیز بردارد، و آزادشان سازد. بلکه وجود و گفتار و رفتار او، روح آزادیخواهی و آزادمنشی را در دیگران برمی انگیزد، زیرا کسانی که به بندگی شهوات و هواها و مظاهر آنها خو گرفته اند، و جز بندگی چیزی نمی فهمند، چگونه می توان آنها را خرید و آزاد کرد؟ راه آزادی این ها همین بیدار شدن شعورشان به مقام انسانیت است<sup>۱</sup> آنگاه آنها به بندگی و درماندگی خود پی می برند و شعور آزادی در آنها بیدار و برانگیخته می شود که کسانی از هم نوعان خود را آزاد و سرفراز و در قله بلندی بنگرند که آفاق باز و خرمی آن سوی گردنه را به آنان نشان می دهند و صفیر آزادی در می دهند تا همت ها را برانگیزند و آنها را به حرکت و پرواز درآورند. جز از این طریق که راه و روش

۱. از غلام و بندگان مسترق

و آن زبید شیرین و میرد سخت مُر

جز به فضل ایزد و انعام خاص

(مثنوی مولانا، دفتر اول، چاپ کلاله خاور، صفحه ۷۴/۱۰)

۱. بنده شهوت بستر نزدیک حق

کاین به یک لفظی شود از خواجه حُر

بنده شهوت ندارد خود خلاص



پیمبران و اولیای خداست، چگونه می‌توان بندیان درمانده را از جا و جاذبه زمین برکنند، و رسن‌های به هم تابیده و محکم نفسانی را از آن‌ها گشود.<sup>۱</sup>

این بیان بلیغ و حکیمانه: «فک رقبه» به جای «عتق رقبه» و حمل و تلازم آن با «افتحام عقبه»، باید مبین همین حقیقت باشد. تعبیر «او اطعام...» اثر و عمل دیگر، یا نازل‌تر از فک رقبه را می‌رساند: اگر فک رقبه نشد، در محیط و شرایط سخت و گرسنگی اطعام نماید، این نیز کوششی در راه آزادی است، زیرا گرسنگی و بینوایی، بندگی در پی دارد، یا بندهای بندگی را محکم‌تر می‌کند، آن‌هم در وضع سختی که درهای نجات از گرسنگی، به روی گرسنگان بسته می‌شود: «فِی یَوْمٍ ذِی مَسْغَبَةٍ».

و اگر اطعام همه بینویان نشد، یتیمان نزدیک و درماندگان خاک‌نشین را دستگیری نماید، و از خاک‌نشینی برشان دارد: «بِئِمَّاذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ». این‌ها کار و اثر کسانی است که از گردنه گذشته و در آن سوی گردنه، محیط باز و روشن و خرم را می‌نگرند، و در این سوی گردنه و در میان پیچ و خم‌های آن درماندگان را. این‌ها چون دارای سرمایه روحی و بی‌نیاز از توشه‌ها و رهاوردهای دنیوی هستند، آنچه دارند برای نجات و بالا آوردن دیگران انفاق می‌نمایند. آن‌چنان‌که مسافر مشرف به آبادی، توشه مانده خود را می‌بخشد.

آن‌چنان‌که مسافر مشرف به آبادی، توشه مانده خود را می‌بخشد.

۱. بند پنهان لیک از آهن بتر  
بند آهن را توان کردن جدا

(مؤلف)، (همان، دفتر اول، بیت ۳۲۴۶ و ۴۷)

از کدامین بند می‌جویی خلاص  
بند تقدیر و قضای مخفی  
گرچه پیدا نیست آن در مکمن است  
زانکه آهنگر مر آن را بشکند  
ای عجب این بند پنهان گران  
و ز کدامین قید می‌خواهی مناص  
هان نبیند آن به جز جان صفی  
بدتر از زندان و بند آهن است  
حفره‌گر هم خشت زندان برکند  
عاجز از تکسیر آن آهنگران

(مؤلف)، (همان، دفتر سوم، بیت ۱۶۵۸ تا ۱۶۶۲)



«تَيْمًا ذَا مَقْرَبَةٍ، أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ»، پس از «إِطْعَامُ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ» برای بیان موارد و ذکر خاص بعد از عام است. و اوصاف مصدری: «مسعبه، مقربه، متربه» و اضافه ذی و ذابا به آنها تأکید وصف و تعیین مسئولیت و تثبیت حق را می‌رساند.

«ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ. أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ»: ثم، تأخیر مطلب بعد: «كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا...» از مطلب قبل: «فَكَ رَقَبَةٍ. أَوْ إِطْعَامٌ...» را می‌رساند. چون این‌گونه خیرات و نیکی‌ها از آثار ایمان و پس از آن است، می‌شود که ثم به معنای بیش از این، و برای بیان مقام برتر ایمان و توصیه به صبر و رحمت باشد، نه برای ترتیب و تأخیر، کان که خبر از گذشته است همین معنا را تأیید می‌کند: بیش از این و پیش از آن، از کسانی باشد که ایمان آورده و... حرف ثم، اگر هم به این معنی آمده باشد نادر و خلاف معنای ظاهر و متعارف آن است. به نظر می‌رسد که تغییر روش و آهنگ این آیه، از خبرهای اسمی به فعلی، و از کوتاهی به تفصیل و تعبیر «ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ»، به جای ثم آمنوا، مقام و مرحله دیگر را بیان می‌نماید. با این بیان که ایمان به حقایق برتر، انسان را به سوی اقتحام عقبه می‌کشاند که اثر آن فک رقبه و اطعام است. پس از این‌گونه کشش و کوشش، و انجام تکالیف و خیرات، ایمان تکوین می‌شود و پایه می‌گیرد، و چنین افراد مؤمن و آزاد شده، با هم مرتبط می‌شوند، و پایه اجتماعی مؤمن می‌گردند، این حقیقت را از «ثم» که برای تأخیر و به معنای متبادر خود می‌باشد، و «کان» که شدن و تکوین یافتن، و «من الذین» که پیوستن را می‌رساند، می‌توان دریافت.

تواصوا، که از باب تفاعل و به صورت جمع آمده، مبین شدت ارتباط و تعاون پیوسته همگی و همگانی، و تکرار آن، مؤکد این پیوستگی است، و اهمیت هر یک از صبر و رحمت را می‌رساند.

آن صورت اجتماعی که دارای روح و حیات و حرکت و گراینده به سوی

هدف‌های عالی باشد، مگر جز با این شرایط و مقدمات تکوین می‌یابد؟ افرادی می‌توانند چنین اجتماعی پدید آورند که خود از بندهای اوهام و شهوات آزاد شده، و به آن سوی گردنه دنیا رسیده باشند. ساختن چنین افرادی جز با تعالیم وحی و به وسیله پیغمبران ساخته نیست. چنان‌که پیامبر اسلام با آن سختی‌ها و دشواری‌ها، در سرزمین مکه چنین افرادی مؤمن و آزاد و آزادکننده ساخت که از آن‌ها در شهر یترب، اجتماعی به هم پیوسته و متحرک تکوین یافت: «لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ. وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ. وَالْوَالِدِ وَمَا وُلِدَ»<sup>۱</sup>.

پس از تکوین چنین اجتماعی: «ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا» پیوسته مراقبت و توصیه همگانی لازم است، زیرا گذشت از خودبینی و خودخواهی «فردیت» در طریق خیر و حیات دیگران، مخالف با هواها و کشش‌های نفسانی است، و با اندک غفلت و سستی و بلا شعور، آن کشش‌ها افراد را به سوی خود برمی‌گرداند، و از دیگران جدا می‌نماید، آنگاه آن‌ها را فرد فرد، و گروه گروه، در برابر هم وا می‌دارد، و این خطر همیشه یک اجتماع زنده و مترقی را تهدید می‌نماید.

رنج انسان در زندگی فردی و خانوادگی، همین نگهداری و دفاع محدود است، ولی همین‌که به جمع گرایید و در برابر آن، حقوق و مسئولیت‌هایی را به عهده گرفت، تکلیفش سنگین و رنج انجام آن بیشتر می‌شود: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ». بنابراین برای پیشبرد این کاروانی که به صورت اجتماع درآمد و رساندن آن به سر منزل سعادت و آزادی، باید همه هشیار و مددکار یکدیگر باشند، و همدیگر را در برابر انگیزه‌های فردی و بی‌مهری‌ها، به شکیبایی و رحمت توصیه نمایند، و نیز از

۱. افلاطون در کتاب «الجمهوریه، یا مدینه فاضله» مهمترین شرط تأسیس مدینه فاضله «آرمانی» را این می‌داند که باید چهره مردمی که در بند و تاریکی غار دنیا به سر می‌برند و به اشباح منعکس در آن خوی گرفته‌اند، آرام آرام به سوی روشنی گرداند، و بندها را از آنان گشود، و به حقایق اصیل آشناشان کرد. (مؤلف)



یکدیگر بپذیرند و پیوسته این دو خوی عالی انسانی را که صبر و رحمت است، بیدار و فعال بدارند، تا خود و اجتماع خود را نیرومند سازند، و از بروز خودگرایی یکدیگر را بازدارند، تا پایه زندگی اجتماعی بر اساس قدرت و گذشت و رحمت استوار گردد، و تنه و شاخه آن رشد یابد و ثمرات نیکو به بار آرد.

و نیز پیچیدگی‌ها و سستی‌ها و درماندگی‌ها جز از این طریق که گراییدن به جمع و تحکیم رابطه ایمان و صبر و رحمت است، از میان نمی‌رود: «و تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ».

در چنین اجتماعی، همت‌ها برانگیخته می‌شود، و استعداد‌های انسانی و طبیعی شکفته می‌گردد، و برکات و خیرات از هر سو رو می‌آورد «أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمِيمَنَةِ». اولئك برای اشاره به دور، و نمایاندن چنین اجتماع با شکوه و مقام بلند اصحاب آن است، که یاران همراه و ملازم هم‌اند، و بنای مصدری و وصفی «المیمنة»<sup>۱</sup> با حروف زائد، کثرت برکت و خیر را می‌رساند، این‌ها هستند ملازم و همراه با خیر و برکت، نه آن‌ها که در شهوات و هواهای پیچیده خود غرق شده و بی‌خبر مانده‌اند، و نه آن‌ها که به نام سلوک و اخلاق، در بافته‌های خود سر فرو برده و برای خود برج‌های عاجی و زرین ساخته‌اند و خود را از دردها و بینوایی‌های عمومی برکنار داشته‌اند. در زندگی فردی و گوشه‌گیری، نه راه سلوک به سوی خدا باز می‌شود، و نه اخلاق مفهوم درستی دارد. زیرا این‌گونه به خودگرایی، سلوک به سوی خود است، نه به سوی خدا. و اخلاق معنون و فریبنده ناشی از آن بلندپروازی و هم و وسوسه شیطانی است که شخص را از واقعیات برکنار می‌دارد، و دوگونه و دو روی به بار می‌آورد، که یک روی به سوی اندیشه‌ها و آرزوهای وهمی، و روی دیگر در مسیر

۱. در معنای مین و میمنه، به آیه «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِمِيزَانِهِ»، از سوره (انشقاق) رجوع شود. (مؤلف) (ج ۶



جبار زندگی و اجتماع دارد، از میان این تضاد روانی افراد، اجتماعی بی هدف و بی تصمیم و متحیر و مقلد بار می آید و پست ترین اخلاق، با زوروق فضیلت پیراسته و آراسته و نمودار می شود.

برای حل عقده های روانی که منشأ کینه و حسد و آز و ترس و یأس و دیگر رذایل خلقی است، و همچنین دیگر مسائل به هم پیچیده اجتماعی و اقتصادی، راهی جز گراییدن افراد آزاد، به اجتماع رهبری شده و صالح نیست، گرایش به چنین اجتماعی از روی ایمان و به قصد قربت و در راه خدمت، یگانه و روشن ترین راه به سوی خدا و خشنودی او می باشد، و همه گونه خیرات و برکات معنوی و مادی را دربر دارد: «ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا... أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ».

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ. عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ»: آیاتنا، به قرینه پیوستگی با آیات قبل، و تقابل این آیه با اوصاف اصحاب المیمنه، باید ناظر به حقایق آیات سابق باشد. کسانی که به آیات ربوبی و قدرت ادراک و بیان: «عَيْنَيْنِ وَ لِسَانًا وَ شَفْتَيْنِ» و هدایت: «وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ» کافر شوند، و از آن ها چشم بپوشند، و از اقتحام عقبه تکلیف روی گردانند، و به آزادی گردن ها و اطعام نپردازند، و به اجتماع ایمانی نگرایند، و پیوسته به صبر و رحمت توصیه نکنند، همین ها اصحاب المشئمه هستند، اینان وجودشان شوم و ملازم با شومی است، و چون به خود پیوسته و از دیگران گسسته اند، و روزنه تابش نور حیات و دریچه نسیم رحمت را به روی خود و دیگران بسته اند، آتشی فراگیرنده و درسته برای خود و جمع فراهم ساخته اند: «عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ».

علیهم، دلالت بر تسلط و احاطه، و نار «نکره» دلالت بر نوعی از آتش، و جمله اسمیه دلالت بر ثبات و دوام دارد.



از آیه یک تا هفت این سوره «أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ» یکنواخت و هماهنگ و هم وزن، و با فواصل فعل (با دو فتحه متوالی) در آخر، و دال آمده که اگر ساکن خوانده شود، آیات بسته و مقید می شود، و اگر متحرک و متصل خوانده شود، پیوسته می گردد. در این بین، آیه ششم با وزن فعل (با ضم فاء و الف اطلاق، لبداء) آمده که هماهنگ و متناسب با حکایت حال از رها نمودن مال و صرف آن است. دامنه طول مجموع این آیات یکسان است، و اندک گسترش می یابد. در این میان، آیه سوم کوتاه تر شده است.

این اوزان و حرکات، هماهنگی و نوازنی وصف ناشدنی با معانی و جو این آیات دارد. از آیه ۸ تا ۱۰ «أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ» دارای فتحه ها و سکون های متوالی و متناوب و فواصل فعلین است. موج دامنه داری که از این حرکات و فواصل برمی آید، نمایاننده وسعت میدان و پیشرفت مطلب است، که در این آیات، گویا قدرت اثر این مدارک «عینین» و اعضا «وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ» و هدایت «النجدین» را می نمایاند. از آیه ۱۱ «فَلَا اقْتَحَمَ الْعُقَبَةَ» وزن و آهنگ آیات، به صورت دیگر و طول متفاوت تغییر یافته و کلمه آخر، با وزن فعله آمده است. فتحه های متوالی این آیه و آیه بعد و کشش و طول «وَمَا أَذْرَاكَ...» حرکت به سوی طریق و طول راه را می نمایاند.

لحن مشدد و کوتاه «فَكُّ رَقَبَةٍ» هماهنگ با شدت و رهایی و گذشت از عقبه است. طول دامنه دار آیه ۱۷ «ثُمَّ كَانُ...» نمایاننده وسعت میدان عمل، پس از گذشت از عقبه و پیوستگی به کاروان ایمان است.

سپس آیه ۱۸ لحن کوتاه تکریم و آیه طولانی ۱۹ لحن بیان و تفصیل دارد. و سوره به آیه مجمل و سر بسته ۲۰ که نموداری از آتش در بسته دوزخ است به پایان می رسد و بسته می شود.

لغات و اوزان خاص اسم و فعل این سوره: کبد. اهلکت. لبداء (با ضم لام). عینین. شفتین. النجدین. اقتحم. العقبه. فک. مقربه. متربه. المرحمة.